

## دریچه

## فربانیان تبعات روانشناختی جنگ چه کسانی هستند؟

امیر شعبانی | متخصص روانپزشکی، عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی ایران

کارجایی و توانایی پس از آسیب دیدن در جنگ نیز گاه می تواند با یک سوگوار یا بخشی بی انتها ملامز شود. به مشکلی بسیار جدی تر، همین مشکلات و مصایب دیگر گریبانگیر جانبازان اعصاب و روان است. آنهایی که باز هم چیزی «دست داده اند» ولی آن چیز برخلاف گم گشته دسته قبل، دیدنی نیست و به لمس نمی آید. آنها ممکن است همه اعضا و ارگان های بدنشان به ظاهر در جای خود باشند و در آزمایشات به درستی عمل کنند، اما ناتوان شده اند، نمی توانند کار کنند، معاشرتی در خود نشان دهند و وظایف روزمره را به جا آورند. «توقع دیگران» برای دیدن توانمندی های پیشین آنها و اجرای حداقلی های مورد انتظار و «درک نشدن آنها» که از ارتباط با جز مستمری که متحمل هستند و درد به ظاهر بی منبعی که امانی بر جان گذاشته، بسیار مضاعفی بر جان نحیف شده شان سوار می کند. از سوی دیگر، بر چسب های اجتماعی که از روی ناگفاهی بر پیشانی جانبازان اعصاب و روان زده می شود و از این طریق با به حاشیه راندن شان، یکی از مهم ترین حقوق اجتماعی آنها را

سلب می کند. آزار دیگری بر آنهاست. مراد از چسب اجتماعی تنها اطلاق واژه های نامبارکی چون «موجی»، نیست، هنگامی که این جماعت را از جنسی متفاوت با خود و سرمد می دانیم و به تبع آن در قبال آنها به گونه ای دیگر رفتار می کنیم، یا تگاهی دیگر می نگریم، به شکلی متفاوت می اندیشیم و به اشارات ناپنهان نشان شان

می دهیم، در حقیقت آن بر چسب نامیوم را به کار گرفته ایم و به یساری اش دویاری عرض میان «ما» و «آنها» به بار داریم. به این ترتیب، فردی که به تردید لایق جایگاهی رفیع در جامعه و شنیدن نوا تحسین اجتماع است، علاوه بر تحمل علایم شدید افسردگی، اضطراب، درد، بی قراری، خشم، بی خوابی، کلبوس و خاطرات وحشتناک جنگ و احیاناً ابتلا به تبعات آنها از قبیل سوء تغذیه، سوء مصرف مواد، بیکاری، مشکلات خانوادگی و بدهکاری، مجبور به تجربه «متفاوت بودن با مردم» هم می شود و لذت هم رنگ جماعت بودن را به

خاطرات می سپارد. بخشی از مشکلات اجتماعی جانبازان اعصاب و روان را خانواده آنها نیز تحمل می کند. آنها چه از نظر روبرویی با مشکلات رفتاری برخی از بیماران و چه از جنبه پیامدهای اجتماعی این رفتارها با دشواری های بسیاری دست به گریزند. دودرهای عود یا شدت اختلالی چون اختلال استرس پس از سانحه (PTSD) اغلب با رفتارهای خضوت آمیز همراه است و این خضوت هر چند در هر بروز آن معمولاً با پیشبینیاتی فرد و آرامش او به پایان می رسد، ممکن است به صدمه دیدن جدی بیمار یا اطرافیان منجر شود و وسایل گرانبهای خانه را نابود کند. بی خوابی ها و بی قراری های شدید فرد در این دوران، آرامش کل خانواده را مختل می کند و به یک بحران می انجامد. هنگامی که چنین وضعیتی گاه بی گاه و در طول سالیان متعددی بروز کند یا وخیم تر از آن، بدون وقفه ای قابل توجه همواره وجود داشته باشد، نمی توان انتظار داشت سایر افراد خانواده از سلامت روان مناسبی برخوردار باشند و بتوانند بدون حمایت قوی و مستمر اجتماعی از پس چنین دشواری هایی برآیند و البته پیش از سایر اعضای خانواده، کودکانی که در این محیط آسیب زا رشد کرده اند، و دورانی پس از درگیری های کلامی و فیزیکی، شکست و وسایل، تعارضات خانوادگی، بستری شدن مکرر پدر و مشکلات گسترده اقتصادی را پشت سر گذاشته اند، نیازمند نظارت، پایش و حمایت مکرر حرفه ای هستند.

جانبازان اعصاب و روان، خانواده و به ویژه فرزندان آنها، سایر جانبازان و در یک نگاه کلی، عموم مردم را باید قربانی تبعات روانشناختی جنگها دانست. فاجعه ای قابل پیشگیری که در صورت وقوع، جنبه های گوناگون زندگی افراد را تا مدت ها مختل می کند و این اثر قابل انتقال به نسل های بعدی است.

جنگ، فاجعه ای بشر ساخته و بنابراین قابل پیشگیری است. بر مصیبت باری، تخریبگری و خانمان براندازی آن اجماع است و اندیشمندان عالم همواره سیاستمداران را از در افتادن به چنین دامی بر حذر می دارند. با این همه، به تکرار روی می دهد و اقدامات پیشگیرانه فریختگان من نبودم که سرعاً استفاده از امتیازات جنگیدن، نترتم. سال ۶۴ یکی از فرماندهای ارشد عملیات مهبران را توی صف کارگران چیت سازی سرراه آذری دیدم و با او صحبت کردم. در منطقه آن قدر ایهت داشت که نمی شد به او نزدیک شد و این جا منتظر سرویس کارخانه ایستاده بود.

این جریان را در مباحث فعلی جامعه موثر می دانید؟ اگر منظورتان بر خورد با جوان ها است که فکر می کنم مطالبات آنها بیشتر اجتماعی است تا سیاسی. اگر به زبان خودشان بگویم می خواهند کسی به آنها گیر ندهد. نسل الان زیر کت هستند و اشتباهات ما را بر تکب نمی شوند. متأسفانه بر خورد ما با عصر جدید و تجدید طوری بود که افق را کج نشان دادیم. طوری که اگر جوان شب ماهواره نگاه کند، صبح انگار باید احساس گناه داشته باشد. راه حلی هم ندارد و هیچ راهی برای آمیختن این دو جهان نگذاشته ایم و می گیریم. سال ۵۵ کلون کلبی مرشد چلوبی در بازار نوشته بود «زاهد اگر که امر به معروف می کنی، طوری بکن که قلب گنهکار نشکند».

خودتان را جزو کدام دسته از جنگ رفته ها حساب می کنید؟ اگر فیلم از آنس شیشه ای را تصور کنید. من عباس هستم. رفته بود جنگ و زخم خورده برگشته بود و نمی خواست کسی را آگروگان بگیرد یا سهمی را طلب کند.

عباس کشاورز بود و شما به عنوان هنرمند شناخته می شوید. تجربه جنگ چه تأثیری بر آتاری که می سازید دارد؟ ورود به جنگ همان اول مرا ۱۰ سال بزرگتر کرد. نگاهم به جهان تغییر کرد. قبل از آن برای نظام جهانی یک مدیریت عاقلانه قایل بودم. وقتی در ۱۷ سالگی دیدم که چگونه هوای ماها مردم را بمباران می کنند، فقط یک حس برایم باقی ماند. آن که چقدر بی پناه بودیم. با بهتر بگویم انسان چقدر بی پناه است.

ضعف دیگر این است که به زنان و آسیب هایی که دیدند پرداخته نشده است. شاید معذوراتی دارند و شهرسازی، نظیر، هنوز شهرسازی درستی ندارد. آنها می گویند بافت شهر عوض شده و انگار کمر به قتل خاطرات ما بسته اند.

یعنی بازسازی هایی که صورت می گیرد، بخشی از هویت و خاطرات مردم را از بین می برد؟ از بین نمی برد بلکه از بین برده است. به طور استننا در طول وضع نسبتاً بهتری دارد که می شود آن را به حساب تعصب مردم در طول گذاشت که پس از جنگ سرمایه گذاری کردند و مسئولان رده بالای که در طولی هایی هستند که به آن شهر رسیدند و آن شهر خوبی است. ولی بازسازی آبادان و خرمشهر خاطرات ما را به کل از بین برد.

این بازسازی ها و تغییرات روی بافت فرهنگی مردم چه تأثیری گذاشت؟ جنگ باعث شد که خیلی مهاجر به شهرهای خوزستان بیاید. وقتی مردم شهرها را ترک کردند، عده ای از روستاهای اطراف و حتی از عراق که در زمان صدام شرایط زندگی خوبی نداشتند آمدند و آبادان و خرمشهر را پر کردند. در زمان جنگ آمدند و بعد از جنگ هم ماندند و فرهنگ و بافت شهر عوض شد. برای همین آبادانی هایی که برگشتند در شهر خودشان، احساس غربت می کنند، البته هنوز هم گرما و صمیمیت هست اما فرهنگ و آداب و رسوم مردم تغییر کرد.

آثار مختلفی با موضوع جنگ هشت ساله ساخته یا نوشته شدند، چقدر توانستند تصویر در دست و واقع گر یانه ای از مردم و شهرها بسازند؟ نمی توانم بگویم بد یا ضعیف است اما ابتدا خوب نیست. اتفاقی که در اکثر فیلم ها حتی فیلم های نسبتاً خوب افتاده و مورد اعتراض صدرصد خوزستانی هاست این است که همه خوزستانی ها را عرب نمایش می دهند، شخصیت ها لپچه عربی دارند. فیلم روز سوم آقای لطیفی را خیلی دوست دارم. به نظر من فضای آن زمان نزدیک شده بود ولی به خودشان هم گفتیم چرا همه زن ها عربند.

جنگها و مطالبه های مرزی و چه کشاکش های سیاسی داخلی که از اختلافات و کینه های قدیمی ریشه می گیرند. • چی شد که از جبهه برگشتید؟ ادامه تحصیل برگشتم. بعد هم درس را تا فوق لیسانس ادبیات ادامه دادم. • بدون استفاده از سهمیه؟ هیچ وقت از سهمیه استفاده نکردم. سهمیه حق نیست امتیاز است و من از این امتیاز صرفه نظر کردم به پسر هم گفتم که ما باید فقط و فقط با معیارهای علمی رقابت کنیم. حتی زمانی رسید که اگر سهمیه می گرفتیم، می توانستیم در سطح دکتری ادبیات ادامه بدهیم ولی اگر می رفتیم بعداً وجدانم ناراحت بود. فقط من نبودم که سرعاً استفاده از امتیازات جنگیدن نترتم. سال ۶۴ یکی از فرماندهای ارشد عملیات مهبران را توی صف کارگران چیت سازی سرراه آذری دیدم و با او صحبت کردم. در منطقه آن قدر ایهت داشت که نمی شد به او نزدیک شد و این جا منتظر سرویس کارخانه ایستاده بود.

این جریان را در مباحث فعلی جامعه موثر می دانید؟ اگر منظورتان بر خورد با جوان ها است که فکر می کنم مطالبات آنها بیشتر اجتماعی است تا سیاسی. اگر به زبان خودشان بگویم می خواهند کسی به آنها گیر ندهد. نسل الان زیر کت هستند و اشتباهات ما را بر تکب نمی شوند. متأسفانه بر خورد ما با عصر جدید و تجدید طوری بود که افق را کج نشان دادیم. طوری که اگر جوان شب ماهواره نگاه کند، صبح انگار باید احساس گناه داشته باشد. راه حلی هم ندارد و هیچ راهی برای آمیختن این دو جهان نگذاشته ایم و می گیریم. سال ۵۵ کلون کلبی مرشد چلوبی در بازار نوشته بود «زاهد اگر که امر به معروف می کنی، طوری بکن که قلب گنهکار نشکند».

دوربین بودم که ناگهان شلیک کرد. توپ بود. تصور کنید من با آرامش مشغول تماشا بودم و خدمه توپ خودشان عقب رفته بودند و از دور با طناب شلیک کردند. جیب چنان تکان خورد که ساعت از منج دستم پرید و گم شد.

• الان خودتان نسبت به آن وضع چه فکری می کنید؟ متأسفانه ما از کلیت جنگ موضوعی ساخته ایم که راهی برای نقادیش نیست. وقتی در جزئیات جنگ که ما بودیم چنین مسائلی دیده می شد پس وقت صحبت کردن درباره کلیات جنگ هم رسیده است.

• ولی معمولاً جنگ رفته ها از این صحبت ها پرهیزی می کنند؟ آنها خودشان را اسانسور می کنند ولی من چنین تصویری ندارم باید درباره نسلی که خودش جنگیدن را یاد گرفت صحبت کنیم.

• از خانواده شما کس دیگری هم در جنگ بود؟ بله، برادرم عبدالغفار در گردان ۵۰۲ تیپ امیرالمومنین و عبدالستار در اطلاعات عملیات لشکر ۲۷ بود که در تیپ امیرالمومنین مأموریت داشت. سال ۶۶ در عملیات شاخ شمیران قرار بود گردان ۵۰۲ به عنوان طعمه قرار گیرد و عراق سرگرم کوبیدن آن شود تا بقیه نیروها بگذرند. عبدالستار در اتاق فرماندهی شاهد بحث ها بود و می دانست که برادرش به چه عملیاتی اعزام می شود ولی برای رعایت اصول حفاظت چیزی نگفت. او بلافاصله بعد از عملیات خودش به تنهایی برای نجات برادرش می رود. چون در اطلاعات عملیات بود می دانست که دقیقاً در چه نقطه ای قتل عام اتفاق افتاده. در منطقه جنگی تمام گردان متلاشی شده بود و وقتی می رسید از همه طرف صداهای مجروحان را می شنید که می گویند ستار ستار. غفار را پیدا می کند که تر کش به چشمش خورده و زانویش هم از بین رفته. ۲ کیلومتر او را به دوش می کشد. عقب تر یکی از دوستانش یک قاطر برای او فرستاده بود غفار را پشت قاطر می بندد و ۵ کیلومتر می آورد. وسط راه قاطر توی رودخانه می افتد و خلاصه با در دستر زیاد او را برمی گرداند. در این عملیات بچه ها در گردان های ۵۰۱ و ۵۰۲ قتل عام شدند. بار سنگینی برای ایلام بود.

• در جبهه کار فرهنگی هم می کردید؟ در دوره های بله. شعارها و سرودها تأثیر زیادی در آرمان گرایی رزمندگان داشت خود من اولین بار با شنیدن شعر «به روی سینه و پشت بسیجی، نوشته یا شهادت یاز بارت» به هوای جبهه رفتن افتادم.

• شعار های مردمی در منطقه ایلام چه بود؟ یک شعار که در ابتدا زیاد می شنیدیم این بود که «سیدحسین روم شکن، ریشه صدام بکن» از درگیری های مرزی سال ۵۸ مردم این را شعاری می دادند. سیدحسین امامزاده ای بسیار مورد علاقه مردم است ولی جالب است بدانید که «روم» در اصطلاح مردم منطقه به معنی عثمانی است. مثال خیلی خوبی است که نشان می دهد در گیری هایی که می بینیم همیشه ریشه های تاریخی طولانی دارند. چه

محرمانه بودند و در همان نقطه دیده بان عراقی هر تحرکی را رصد می کرد. ممکن بود ایستادن و اشاره های ما آنها را لو بدهد.

• حتماً دیده بان شما را می دید ولی برای آن نفر گول لقمی فرستاد.

تازه بعداً فهمیدیم تمام مسیری که آن روز رفته بودیم مین گذاری هم شده بود. همان محل استقرار ما در مهبران و اقامت در خانه های بست باقیمانده از نظر نظامی درست نبود. سرباز وظیفه دارد برای خودش سنگربازد.

• از توپ و تیر نمی ترسیدید؟ کم کم ترس مان ریخت. می گفتند چه کسی برای



الجبار کاکایی

# از خوانی کنیم

بی خبرنگار

محرمانه بودند و در همان نقطه دیده بان عراقی هر تحرکی را رصد می کرد. ممکن بود ایستادن و اشاره های ما آنها را لو بدهد.

• حتماً دیده بان شما را می دید ولی برای آن نفر گول لقمی فرستاد.

تازه بعداً فهمیدیم تمام مسیری که آن روز رفته بودیم مین گذاری هم شده بود. همان محل استقرار ما در مهبران و اقامت در خانه های بست باقیمانده از نظر نظامی درست نبود. سرباز وظیفه دارد برای خودش سنگربازد.

• از توپ و تیر نمی ترسیدید؟ کم کم ترس مان ریخت. می گفتند چه کسی برای

است که هیچ دولتی بعد از جنگ سعی نکرد این مسائل را بررسی کند و آسیب های را ببیند و حل کند. آسیب های خیلی بیشتری از آن سال بود. در آن سال انقدر دغدغه داشتیم که فرصت نکردیم دور و برمان را نگاه کنیم اما بعد این مسائل بیشتر خودشان را نشان داد و الان می بینیم که مردم خوزستان ابتدا شادی سابق را ندارند. قبلاً زندگی خیلی جریان داشت و مردم تفریحات زیادی داشتند اما الان بیاباید دلان می گیرد و شورو و هیجان زندگی را احساس نمی کنند.

• شما پس از جنگ مدتی را هم در آن مناطق آموزش کار بودید، آنهایی که جنگ را در دوران کودکی خود دیده بودند نگاهشان به جنگ چیست و چه چیزی از آن را به یاد دارند؟

آقای محمود رحمانی مستندی به نام مَلف گند ساخته که درباره بچه ای است که در جنگ بوده و اثراتی که جنگ الان در زندگی اش دارد. مَلف در زبان محلی آن منطقه یعنی سروای بد زدن وقتی چیز بدی به ذهنت می آید و اتفاق می افتد. شنیدم قرار است اکران شود. چیزی که در کلاس های درس و در مواجهه با بچه ها دیدم این بود که احساس می کنند ظلمی به آنها شده و بخشی از زندگی شان کاملاً از آنها دریغ شده است. بخشی که می توانست به بازی های کودکی و درس خواندن در محیط آرام و زندگی با آرامش و ارتباط خوب با خانواده سپری شود. چیز دیگری که زیاد در بچه ها دیدم و الان هم می بینم، ناراحتی شان از کسانی است که هیچ درکی از جنگ ندارند و از آن حرف می زنند و ادعا می کنند، خود هم وقتی صحبت می شود فکر می کنند کسانی که در تهران بودند چه در کی دارند از مردم در طول که شهرها را روزهای جنگ ترک نکردند. چیزی را که آنها با پوست و گوشت و استخوان لمس کرده اند، این جفا فقط یک سایه است و این برای بچه های مناطق جنوب ناراحت کننده است. ناراحت هستند از این که چرا الان شهرها به حال خودشان رها شده اند

